

نقش معرفت‌شناختی حافظه

طیبه غلامی*
زهرا خزاعی**

چکیده

این نوشتار بر آن است به تحلیل نقش معرفت‌شناختی حافظه از نگاه معرفت‌شناسان معاصر بپردازد. از میان منابع پایه معرفت و توجیه می‌توان به ادراک حسی، درون‌نگری، گواهی، استدلال و استنتاج اشاره کرد. درباره اینکه حافظه یک منبع اساسی معرفت است یا نه، بحث‌های زیادی صورت گرفته و از گذشته تاکنون موافقان و مخالفانی داشته است. در این رابطه، مقاله حاضر می‌کوشد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد: آیا حافظه جزء منابع معرفتی است؟ اگر حافظه جزء منابع معرفتی باشد، آیا به صورت مستقل می‌تواند مولد معرفت باشد؟ یا آنکه صرفاً یک منبع حفاظتی و نگهدارنده است؟ این جستار، ابتدا به‌طور مختصر به متافیزیک حافظه پرداخته، سپس به نقش معرفتی و جایگاه آن در معرفت‌شناسی می‌پردازد. این مقاله نشان می‌دهد، حافظه نه تنها مولدگرا نیست، بلکه به نظر می‌رسد نقش حفاظت‌گرایی را نیز به خوبی ایفا نمی‌کند؛ با وجود این نظریه حفاظت‌گرایی از دیگر نظریه‌های رقیب، مقبول‌تر است.

واژگان کلیدی: حافظه، حفاظت‌گرایی، مولدگرایی، معرفت‌شناسی، متافیزیک حافظه.

۱۲۵

ذهن

رشته فلسفه
فصلنامه علمی-تخصصی
پژوهش‌های فلسفی
مجله علمی-تخصصی
دانشگاه علامه طباطبائی

s.gholami69@gmail.com

z.khzaei@gmail.com

* دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم (نویسنده مسئول).

** استاد گروه فلسفه دانشگاه قم.

تاریخ تأیید: ۹۷/۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۱۴

مقدمه

انسان‌ها روزانه به‌طور معمول، هزاران داده اطلاعاتی را به گونه‌های مختلف یاد می‌گیرند؛ آنها را به خاطر می‌سپارند و اطلاعات ذخیره شده خود را پس از مدت‌ها مجدداً یادآوری می‌کنند و از آنها برای ساختن اطلاعات جدید استفاده می‌کنند. تمامی این کارها از طریق حافظه انجام می‌گیرد. فهم اینکه حافظه به ما اجازه می‌دهد تا اطلاعات را حفظ کنیم، سهل است، اما اینکه دقیقاً حافظه چگونه به ما این اجازه را می‌دهد، دشوار به نظر می‌رسد. آیا حافظه می‌تواند علاوه بر حفاظت، مولد و توجیه‌کننده باور نیز باشد؟ چگونه باورهای حافظه‌ای توجیه می‌شوند؟ و اصلاً آیا باورهای حافظه‌ای، نیازی به توجیه دارند یا نه؟ اینها پرسش‌هایی هستند که ذهن فیلسوفان را به خود مشغول داشته است.

معرفت‌شناسان، روان‌شناسان و فیلسوفان هر کدام با رویکردی متفاوت درباره حافظه سخن گفته‌اند. اختلاف درباره متافیزیک و نقش معرفتی حافظه، مباحث فلسفی مهمی را شکل داده است. در بین معرفت‌شناسان غربی، حافظه بیشتر به عنوان منبع معرفتی شناخته شده، هرچند با مخالفانی نیز همراه است. لاک، راسل و هیوم در آثار مشهور خود در این باره سخن گفته‌اند. در بین فیلسوفان معاصر، اسون برنکر (Sven Bernecker, 2011)، آلوین گلدمن (Goldman, 2012)، هارمن (Harman, 1986)، سونر (Soner, 2009)، مک‌گراث (McGrath, 2007)، بونژور (BonJour, 2010)، شومیکر (Shoemaker, 1967)، هیومر (Huemer, 1999)، فرایس (Frise, 2017)، پولاک (Pollock, 1993) و پویمن (پویمن، ۱۳۸۷) درباره نقش‌های مختلف حافظه، به‌ویژه نقش معرفتی آن بحث کرده‌اند. ولی بحث‌های دقیق درباره متافیزیک حافظه را بیشتر در کتاب **متافیزیک برنکر** می‌توان جستجو کرد (Bernecker, 2008).

فیلسوفان درباره نقش معرفتی حافظه دو دیدگاه کلی دارند: حفاظت‌گرایی (Preservationism) و مولدگرایی. حفاظت‌گرایان حافظه را صرفاً منبعی برای حفظ باورهای از پیش تجربه شده می‌دانند، بی‌آنکه بپذیرند باورهای حافظه‌ای می‌توانند مولد

باوری دیگر باشند؛ اما مولدگرایان بر جنبه تولیدی حافظه تأکید دارند (Frise, 2017, p.487). هر کدام از این دو گروه دلایلی در توجیه دیدگاه خود دارند و با پرسش‌ها و نقدهایی نیز مواجه‌اند.

در بین فیلسوفان مسلمان نیز حافظه به عنوان یکی از منابع مهم معرفتی شناخته شده است. آنجا که درباره قوای ادراکی سخن می‌گویند، حافظه را یکی از قوای پنج‌گانه باطنی و به معنای مخزنی می‌دانند که نگهدارنده باورهای جزئی است که از طریق واهمه درک شده است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۲۳۰، [بی‌تا]، ص ۳۴۸/ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ص ۲۲۰).

در زبان فارسی آثار متعددی درباره حافظه نوشته شده است؛ با وجود این مقاله‌ای با رویکردی فلسفی که به تحلیل دیدگاه فیلسوفان غربی درباره حافظه باشد، وجود ندارد. بیشتر مقالات فارسی با رویکردی روان‌شناختی به بحث از حافظه، انواع آن و همچنین روش‌های تقویت آن پرداخته است. مقالات فلسفی که به طرح پرسش‌ها یا دیدگاه‌های مرتبط با نقش معرفت‌شناختی یا متافیزیک حافظه بحث کرده باشند نیز بسیار اندک است. به‌طور نمونه، می‌توان به سه مقاله در باب حافظه اشاره کرد: «حواس باطنی از منظر معرفت‌شناسی» از محمد حسین‌زاده (۱۳۸۵)؛ «درون‌نگری، گواهی و حافظه در نظام فلسفی ملاصدرا و دکارت» از قاسم کاکائی و حسن رهبر (۱۳۹۱)؛ و «تبیین وجودی و معرفتی قوه حافظه در فلسفه اسلامی» از محمد نجاتی و مهدی اکبری (۱۳۹۱).

هر کدام از این مقالات، از زاویه خاصی به توضیح حافظه پرداخته‌اند: مقاله اول، پس از تعریف «حس باطنی» و طبقه‌بندی آن، به «حس مشترک» و خزانه آن و همچنین «خیال» و قلمرو و کارکردهای آنها نگاهی گذرا دارد. در ادامه به حافظه، قلمرو، کارکردها و ویژگی‌های آن می‌پردازد و اعتبار آن را ارزیابی می‌کند. در این مقاله، اولاً بیش‌ترین مباحث درباره حواس باطنی است؛ ثانیاً در بخش مربوط به حافظه به مسائل وجودشناختی حافظه به‌طور مختصر اشاره شده است.

در مقاله دوم، سه منبع معرفت، یعنی درون‌نگری، گواهی و حافظه با محوریت آرای صدر/ و دکارت به صورت مقایسه‌ای و تحلیلی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این مقاله نیز به‌طور خاص به نقش و جایگاه معرفت‌شناختی حافظه پرداخته نشده است.

در مقاله سوم نیز به اجمال درباره دو قلمرو وجودی و معرفتی حافظه، به عنوان مهم‌ترین قوه باطنی نفس، به بحث پرداخته شده است. این مقاله نیز همچون دو مقاله دیگر، صرفاً حافظه را در حوزه فلسفه اسلامی مورد توجه قرار داده و به نقش معرفت‌شناختی حافظه در میان فیلسوفان غربی نپرداخته است.

مقاله حاضر، نقش معرفت‌شناختی حافظه را در آراء فیلسوفان غربی تحلیل می‌کند و برای روشن‌تر شدن جایگاه حافظه، ابتدا نقش وجودشناختی حافظه را مورد بررسی قرار می‌دهد و در این رابطه، به دو نظریه بازنمایی و نظریه مستقیم اشاره می‌کند. پس از آن در پاسخ به پرسش‌های معرفتی زیر درباره حافظه، دو نظریه حفاظت‌گرایی و مولدگرایی را از سوی موافقان و مخالفان آن بررسی می‌کند:

آیا حافظه فقط برای توجیه باور استفاده می‌شود یا باورهای حافظه‌ای هم قابل توجیه هستند؟ مراد از اینکه حافظه منبع معرفتی است، چیست؟ در نهایت به این نتیجه می‌رسد که علی‌رغم، اهمیت نقش تولیدی حافظه، حفاظت‌گرایی از دلایل توجیهی قوی‌تری برخوردار است و مولدگرایی به دلیل مشکلاتی، چندان قابل دفاع نیست.

از بین معانی و کارکردهای مختلف حافظه، مقاله حاضر بر دو معنای اصلی حافظه متمرکز شده است؛ یعنی به عنوان مخزنی برای ذخیره اطلاعات و همچنین به عنوان منبع مولد باورهای جدید. این مقاله در صدد است تا به تحلیل و بررسی برخی مباحث مهم در رابطه با نقش معرفت‌شناختی حافظه بپردازد. پیش از آن، جهت روشن شدن متافیزیک حافظه، به دیدگاه‌های رایج در این رابطه اشاره می‌شود.

الف) معنای اصطلاحی حافظه

ارائه تعریفی جامع از حافظه که بتواند همه جنبه‌های آن را پوشش دهد و یا توضیحی

آن قدر ساده و روان که بتواند همه علائق ما به این بحث را تامین کند، دشوار است. در حقیقت، فیلسوفان به رغم داشتن مهارت‌های توصیفی و تحلیلی، قادر به ارائه مفهومی قابل قبول از حافظه نبوده‌اند. این ناتوانی را بیشتر باید ناشی از پیچیدگی ماهیت حافظه، تنوع اقسام آن و همچنین اختلاف در معنا و کارکرد آن دانست. لغت‌نامه فلسفی راتلج، حافظه را به‌طور کلی، قوه‌ای ادراکی می‌داند که کارکردش مشتمل است بر، یاد آوردن (Recollecting)، به خاطر آوردن (Recalling)، فراخواندن، یادآور شدن و یادآوری کردن (Reminiscing). به یاد آوردن، متداول‌ترین عملی است که به حافظه نسبت داده شده است. اما آنچه فرد از طریق حافظه به یاد می‌آورد، ممکن است هر چیزی باشد: شیء خارجی، حوادث، رخدادها، تجربیات و حتی چگونگی انجام یک فعل را نیز حافظه می‌تواند به یاد ما آورد. مدخل حافظه در این لغت‌نامه به چند نکته مهم اشاره می‌کند: یکی اینکه آنچه فرد به خاطر می‌آورد، الزاماً مربوط به گذشته نیست، چنان‌که من می‌توانم به یاد آورم که $60 = 5 \times 12$ ؛ دیگر آنکه یاد آوردن را به معنای دانستن نمی‌داند؛ چراکه ممکن است کسی سببی را به یاد بیاورد، بدون آنکه حقیقتاً نسبت به آن علم داشته باشد (Proudfoot & Ladey, 2010, p.243).

آئودی در لغت‌نامه فلسفی کمبریج کارکرد حافظه را صرفاً یادآوری حقایق نمی‌داند، بلکه آن را به معنای «حفظ یا ظرفیت نگهداری تجربیات گذشته یا اطلاعات قبلاً به دست آمده» می‌داند. ممکن است که متعلق یادآوری، علاوه بر اشیا و حوادث، احساسات، ادراک و رفتار خاصی باشد که فرد تجربه کرده است. آئودی هم در این مدخل اشاره می‌کند که هر یادآوری‌ای به معنای داشتن دانش حقیقی نیست؛ مثلاً شخصی که به سختی آدرسی را به یاد می‌آورد، به فرض درست گفتن، ممکن است ما آن را «دانستن» تلقی کنیم، ولی در صورتی که در درستی آن شک داشته باشد، نمی‌توان ادعا کرد که یادآوری او به معنای دانستن است (Audi, 1999, p.553).

تولوینگ حافظه را به صورت‌های مختلفی تعریف کرده است:

۱- حافظه به معنای قوه شناخت عصبی برای رمزگشایی، ذخیره‌سازی و بازیابی

اطلاعات.

۲- حافظه به عنوان یک منبع ذخیره که در آن اطلاعات نگهداری می‌شوند.

۳- حافظه به عنوان یک ویژگی از آن اطلاعات نگهداری شده.

۴- حافظه به عنوان فرایند سازنده بازیابی آن اطلاعات.

۵- حافظه به عنوان آگاهی شگفت‌انگیز فرد از برخی چیزهایی که به یاد می‌آورد.

با توجه به اینکه حافظه در هر کدام از معانی فوق، حالت ویژه‌ای دارد- یعنی مشخص نیست که حافظه نوعی فرایند یادآوری است، یا سیستم نگهدارنده اطلاعات، یا حالت به یاد آوردن اطلاعات است و یا...- ارائه تعریفی مشخص و واحد از حافظه دشوار است. علاوه بر این تنوع اقسام و کارکرد حافظه نیز بر دشواری تعریف حافظه می‌افزاید (Tulving & Fergue L.M, 2000, p.36).

بر اساس این تعاریف، حافظه صرفاً یک فعالیت ذهنی است که گذشته را برای اکنون ارائه می‌دهد تا آینده را قابل فهم سازد. از طریق حافظه، می‌توان رویدادهای ذخیره شده قبلی را برای شکل دادن به اقدامات آینده بر پایه توانایی یادآوری بازخوانی کنیم. این همبستگی بین گذشته، حال و آینده به عنوان دسته‌بندی‌های فیزیکی-زمانی (Spatio-Temporal) از آگاهی نسبت به اشیاء یا رویدادها به‌طور واضح از بوهم گرفته شده است. او می‌نویسد: «آگاهی از آنچه که در گذشته دور یا نزدیک رخ داده است، جزء اصلی زمان حال است. چنین ظهوری شامل تصاویر بعدی معرفت از گذشته می‌شود و در برخی تعاریف از تداوم استمرار گذشته به اکنون سخن گفته می‌شود» (Ojong & Adekunle, 2012, p.57). از منظر بوهم آگاهی ما از یک شیء، وابسته به توانایی ما در یادآوری ظاهری آن توسط تصاویری است که بلافاصله پس از مواجهه با آن ضبط کرده‌ایم و این بازخوانی تصاویر به ما کمک می‌کند تا حتی در صورت عدم حضور آن شیء، موجودیت آن را زنده نگاه داریم (Ibid).

روان‌شناسان تعریف دقیق‌تری از حافظه ارائه کرده‌اند و بیشتر بر جنبه‌های تولیدی حافظه تأکید دارند تا جنبه‌های حفاظت‌گرایانه؛ از نظر آنها حافظه هم وظیفه بازسازی

تصاویر گذشته و هم بازآفرینی اطلاعات گذشته را بر عهده گرفته است. حافظه، ضبط ساده تجارب گذشته نیست، بلکه می‌تواند تحت تأثیر شرایط کنونی و همچنین باورهای پس‌زمینه و خاطرات دیگر قرار گیرند. هنگامی که تلاش می‌کنیم آنچه را که به یاد می‌آوریم، به یاد بیاوریم، بخش عمده‌ای از آن، به‌طور کامل ذخیره نمی‌شود، بلکه بازآفرینی یا بازسازی می‌شود (Salvaggio, 2017, p.2).

توانایی ما در به یاد آوردن چقدر واضح و روشن است؟ آیا در یادآوری، تصویر کافی و کاملی از آنچه که اتفاق افتاده، ارائه می‌شود؟ با توجه به شکاف بین زمان اتفاق و زمان یادآوری، آیا امکان از دست دادن عناصر حیاتی اطلاعاتی که در لحظه اتفاق دریافت شده، وجود ندارد؟ آیا میان رویدادی که یادآوری می‌شود با رویدادی که درک یا تصور شده، تفاوتی وجود ندارد؟ اگر وجود دارد آن تفاوت چیست؟ و چقدر از فعالیت‌های ما وابسته به حافظه ماست؟

از بین معانی و کارکردهای مختلف حافظه، مقاله حاضر بر دو معنای اصلی حافظه - یعنی به عنوان مخزنی برای ذخیره اطلاعات و به عنوان منبع مولد باورهای جدید - متمرکز شده و در صدد است تا به تحلیل و بررسی برخی از مباحث مهم در رابطه با نقش معرفت‌شناختی حافظه بپردازد. پیش از آن، جهت روشن شدن متافیزیک حافظه، به دیدگاه‌های رایج در این رابطه اشاره می‌شود.

متافیزیک حافظه

حافظه چیست؟ درباره متافیزیک حافظه و کارکردهای آن برداشت‌های مختلفی وجود دارد: قوه‌ای ادراکی، حالتی ذهنی، قوه‌ای اسرارآمیز یا نوعی فرایند ادراکی. عصب‌شناسان، روان‌شناسان و فیلسوفان درباره وجود حافظه و کارکردهای آن و همچنین چگونگی این کارکردها بحث‌های گوناگونی دارند: اگر کارکرد حافظه به یاد آوردن است، این یادآوری به چه صورت اتفاق می‌افتد؟ آیا بین بازنمود گذشته و آنچه به یاد می‌آوریم، رابطه علی هست؟ آیا حافظه صرفاً باوری است که حفظ شده است؟ اگر حافظه را یک ابزار علی، مکانیسم یا فرایندی علی بدانیم که باعث می‌شود تا فرد

چیزی را به یاد بیاورد که قبلاً به آن باور داشته است، در واقع باور پیشین، علت به یاد آوردن باور کنونی اش است. حال اگر آن را فرایندی علی بدانیم، آیا علیت باورهای قبل نسبت به «به یاد آوردن باور» به طور مستقیم صورت می‌گیرد یا با واسطه؟ پرسش‌هایی از این دست و موضع‌گیری‌های مختلف در قبال آن، موجب شکل‌گیری رویکردهای مختلف درباره نحوه وجود حافظه شده است.

معمولاً فیلسوفان مسلمان، حافظه را از سنخ قوای ادراکی باطنی می‌دانند و همچنین مخزنی برای حفظ اطلاعات (ابن‌سینا، ۱۳۷۵ / ملاصدرا، ۱۹۸۱). گاهی آن را به عنوان قوه‌ای مستقل لحاظ می‌کنند و گاهی با دیگر قوا، مثل خیال و واهمه یکی گرفته می‌شود؛ درحالی‌که کارکردهای متفاوتی برای آن بیان شده است: مهم‌ترین و متداول‌ترین کارکردی که برای حافظه بیان شده است، حفظ و یادآوری اطلاعات یا خاطرات گذشته است. بحث درباره متافیزیک حافظه در آراء فیلسوفان مسلمان، مجال دیگری می‌طلبد. آنچه در اینجا محل بحث است، اختلاف فیلسوفان غرب درباره جایگاه متافیزیکی حافظه می‌باشد. اگر بپذیریم که به یاد آوردن چیزی از جمله کارکردهای حافظه است، لازمه‌اش این است که فرد در گذشته، چیزی را به یاد داشته که الآن نیز به یاد می‌آورد. فارغ از اینکه آن چیز از سنخ باور، احساس، تجربه یک حادثه و... باشد، مشخص است که در این فرایند به یاد آوردن، چند عنصر وجود دارد: چیزی که در گذشته به یاد داشته؛ به یاد آوردن آنها و حافظه که کارکرد به یاد داشتن و به یاد آوردن را بر عهده دارد. اگر رابطه علی میان رویداد پیشین و فعلی، یعنی آنچه را به یاد داشته‌ایم و آنچه را هم اکنون به یاد می‌آوریم بپذیریم، می‌پرسیم: آیا این رابطه، مستقیم و بی‌واسطه است یا با واسطه؟ مشابه این بحث به طور محسوس‌تر در رابطه با ادراکات حسی مطرح می‌شود و بی‌واسطه یا با واسطه بودن ادراک ما نسبت به متعلق خارجی، دو نوع نظریه رئالیسم بی‌واسطه و با واسطه را شکل می‌دهد. در ادامه این پرسش را در رابطه با باورهای حافظه‌ای مطرح می‌کنیم و در این رابطه به بررسی دو نظریه عمده درباره حافظه، یعنی نظریه بازنمایی حافظه و نظریه مستقیم حافظه می‌پردازیم.

۱. نظریه بازنمایی حافظه

جنگ و ادکالن در مقاله «جایگاه حافظه در معرفت‌شناسی»، با ذکر این مثال در دفاع از نظریه بازنمایی حافظه استدلال می‌کنند: جنگ می‌داند که الآن نمی‌تواند به‌طور مستقیم با روز عروسی‌اش در ارتباط باشد؛ چراکه در حال حاضر رویدادی که عروسی‌اش باشد، وجود ندارد. موضوع مستقیم از یک یادآوری، حتماً باید چیزی باشد که در آن لحظه خاطره‌ساز وجود داشته باشد. پس اگر گذشته، آن چیزی نیست که فوراً از یک خاطره آگاهی ایجاد کند، پس چیست؟

با توجه به نظریه بازنمایی حافظه (Representational Theory of Memory (RTM))، فردی که به سادگی از ارائه رویداد گذشته آگاه است، این رویداد را با آوردن تصاویر خاص به ذهن به یاد می‌آورد؛ بنابراین در یادآوری روز عروسی‌اش، جنگ سریعاً یک کیک بزرگ، سالنی بزرگ و زیبا، چهره زیبای افراد آشنا و غریبه در لباس‌های زرق و برق‌دار و افراد رسمی را به یاد می‌آورد. او روز عروسی‌اش را با یادآوری این تصاویر به یاد می‌آورد. بنابراین با توجه به نظریه بازنمایی حافظه، دلیل آگاهی فوری ما در حافظه، نماد یا تصویر است و به دلیل وجود این تصویر است که ما قادر به یادآوری روزهای خاصی در زندگی هستیم (Ojong & Adekunle, 2012, p.59).

نظریه بازنمایی حافظه در قالب‌های مختلفی توسط جان لاک، جرج برکلی، دیوید هیوم و برتراند راسل بیان شده است.

۲. نظریه مستقیم حافظه

مطابق نظریه مستقیم حافظه (Direct Theory of Memory (DTM)) که اغلب به عنوان رئالیسم مستقیم شناخته می‌شود، در حافظه، آگاهی ما از گذشته، مستقیم است. این نظریه بر خلاف نظریه بازنمایی حافظه، نقش تصویر یا جسم داخلی در حافظه را کم‌رنگ‌تر می‌بیند (آنودی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۴ / حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۱ / Ojong & Adekunle, 2011, p.326/ Brenecker, 2012, p.61).

سنور با بهره از مثال مشابهی که قبلاً در نظریه بازنمایی حافظه استفاده شد، این

رویکرد را توضیح می دهد:

نظریه مستقیم حافظه بیان می کند، وقتی روز رویداد عروسی ام را به یاد می آورم، به این معنا نیست که من در حال حاضر به لطف یادآوری یک تصویر، فعالیت هایی را که در آن روز داشته ام به یاد می آورم، بلکه یادآوری روز عروسی ام درک مستقیمی از گذشته است. البته یک عنصر تجربی برای حافظه من وجود دارد، اما این نشان نمی دهد که من روز عروسی ام را فقط به خاطر به یاد آوردن تصویر ذهنی به یاد دارم. توماس رید از طرفداران اصلی نظریه مستقیم حافظه است. وی حافظه را به عنوان یک قوه ذهنی می داند که ما با آن می توانیم دانشی فوری درباره گذشته چیزها داشته باشیم. با این حال سنور اشاره می کند که شرح نظریه مستقیم از حافظه، پوچ است (Senor, 2008, p.5).

اکنون این پرسش مطرح می شود: با توجه به اینکه جسم در زمان یادآوری نه در زمان کنونی، بلکه در گذشته است، چگونه می توان چیزی را به یاد آورد که در زمانی قبل از زمان به یاد آوردن ذهن حضور داشته باشد؟ آیا این سخن مانند آن نیست که بگوییم می شود چیزی را که وجود ندارد، درک کرد؟ در صورتی که این امر قابل پذیرش باشد، نظریه مستقیم حافظه، درگیر پوچی است. آئودی ضمن پذیرش این مورد در کتاب معرفت شناسی می گوید که دو اشکال بر این نظریه وارد شده است:

۱. چیزی شبیه به توهم در مورد حافظه مستقیم وجود دارد.

۲. حافظه در معرض خطاست (آئودی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۵).

دومین مشکل این نظریه، دشواری این تبیین است که چگونه می توان از تصاویر حافظه فعلی استفاده کرد تا رخدادی را که در گذشته اتفاق افتاده به یاد آوریم؟ اگر آنچه مستقیماً از آن آگاهی داشته باشیم، نه صرفاً یک تصویر از آن، بلکه رویداد گذشته باشد، نمی توان آن را یادآوری کرد.

سومین مشکل این نظریه آن است که اگر در نظریه حافظه، رابطه علی میان یادآوری باور و گذشته را بپذیریم، این رابطه در این نظریه وجود ندارد، همان طور که این اشکال بر نظریه بازنمایی نیز وارد شد؛ زیرا کسی که چیزی را به خاطر می سپارد و

تصویری از آن را به یاد می‌آورد، باید به‌طور نسبی با تصاویر قبلی آن چیز نیز مرتبط باشد، اما این قاعده در این نظریه رعایت نشده است. افرادی همچون هیوم، معتقدند که رابطه بین علت و معلول متافیزیکی است و نه رابطه‌ای منطقی و بنابراین روابط علی، به‌طور تئیینی قابل شناخت نیستند (Hume, 1978, p.160). دو نظریه مذکور، از مهم‌ترین نظریات در وجودشناسی حافظه است که بیشتر معرفت‌شناسان پیش از پرداختن به معرفت‌شناسی حافظه به آن اشاره کرده‌اند.

ج) نقش معرفت‌شناختی حافظه

شناخت یا معرفت مهم‌ترین بخش زندگی بشری است. پرسش اصلی که در اینجا باید بدان پاسخ داده شود این است: این معرفت و شناخت چگونه حاصل شده است؟ و منابع معرفتی این شناخت کدام‌اند؟ معرفت‌شناسان با این نظر که همه باورهای ما مستند به منبعی هستند، در پی پاسخ به این پرسش‌ها برآمده‌اند و از پنج منبع معرفتی مهم نام برده‌اند که عبارتند از: ادراک حسی، حافظه، درون‌نگری، عقل و گواهی. بررسی اعتبار این منابع، پژوهش‌های جداگانه‌ای را می‌طلبد تا با توجه به آن پژوهش‌ها دریافت که کدام یک از این منابع، معتبر و کدام یک نامعتبر هستند. ارزیابی معرفت‌شناختی منابع می‌تواند باعث شود تا معرفت‌های حقیقی را از غیرحقیقی و همچنین معرفت‌های واقعی را از ادعاهای معرفتی جدا کنیم. در اینجا به نقش حافظه در معرفت‌شناسی می‌پردازیم و در صدد پاسخ به این پرسش‌ها هستیم: آیا حافظه منبعی برای تولید باور است یا توجیه آن و یا هر دو؟ اصلاً حافظه، مولد باور است یا صرفاً مخزنی برای حفاظت از آن؟

بخشی از باور و آگاهی، مستند به اموری است که در حافظه یافت می‌شود. متعلق این باور ممکن است اشخاص، حوادث، ویژگی‌ها، مکان‌ها و حتی حالاتی باشد که زمانی از آن تجربه‌ای داشته‌ایم؛ پس به یاد آوردن یک حادثه، مشروط به این است که پیش از این، از آن حادثه، تجربه‌ای داشته باشیم؛ مثلاً طیبیه می‌داند که تاکنون سه بار زهر/ را دیده است؛ یک بار در مهرماه و دو بار دیگر در دی و بهمن. اگر از طیبیه

بپرسید، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ او پاسخ می‌دهد، «زهرا را به یاد دارم». حال اگر از طیبه بپرسید، آیا چهرهٔ مادر بزرگش را به یاد دارد یا نه؟ او پاسخ خواهد داد: «نمی‌دانم؛ چون سالهاست او مرده است»؛ به همین دلیل نمی‌تواند او را به یاد بیاورد (شمس، ۱۳۹۵، ص ۱۵۸). پس فرد با اتکا به همین به یاد داشتن یا به یاد آوردن است که ادعا می‌کند کسی را می‌شناسد یا نسبت به حادثه‌ای علم دارد؛ به همین دلیل، او می‌داند که دیروز باران باریده است؛ زیرا به یاد دارد که دیروز باران باریده است.

به‌طور خلاصه، مطابق نظریهٔ معرفت‌شناختی حافظه، یادآوری نوعی دانستن است. اگر S به خاطر داشته باشد که p، پس S می‌داند که p؛ چون S قبلاً می‌دانست که p (Frise, 2017, p.487). اگر شما به یاد می‌آوردید که افلاطون به ارسطو درس می‌دهد، به این دلیل است که شما در گذشته متوجه شده‌اید که افلاطون به ارسطو آموزش می‌داده است و این دانش قبلی به دانش فعلی شما کمک کرده است. اگر نظریهٔ معرفت‌شناختی صحیح باشد، ممکن است به همان اندازه که ما فکر می‌کنیم، به یاد داشته باشیم. لازمهٔ یادآوری چیزی، این است که نسبت به آن معرفت داشته باشیم. (Moon, 2013, p.2726).

پرسشی که باید بدان پاسخ داده شود این است که چرا باید نظریهٔ معرفت‌شناسی حافظه را بپذیریم؟ دلیل اصلی این پذیرش این است که ما به‌طور متداول از واژه‌های «به یاد آوردن» و «دانستن» استفاده می‌کنیم. ادعای زیر را در نظر بگیرید:

سلی به یاد می‌آورد که از رود ایسلند بازدید کرده، اما نمی‌داند که این مطلب را به یاد دارد. ارتباط بین این دو غیرعادی و عجیب به نظر می‌رسد؛ چراکه یادآوری را نیازمند دانستن می‌داند. سلی فقط به یاد می‌آورد، در حالی که او اصلاً نمی‌داند که آیا این باور رخ داده است یا نه؟ اگر یادآوری، نیازمند به دانستن نباشد، معنایش این است که نیازمند به باور، توجیه و صدق غیرتصادفی است (Ibid).

مراد این است که باورهای حافظه‌ای تنها در صورتی معرفت‌بخش هستند که فرد قبلاً نسبت به آن معرفت - یعنی باور صادق موجه - داشته باشد. در این صورت اگر p

را به یاد بیاورد، می‌توان گفت که نسبت به p هم معرفت دارد؛ به عبارت دیگر، یادآوری متضمن دانستن است. البته این مطلب جای بحث دارد که آیا یادآوری واقعاً این الزامات را دارد یا خیر؟ فرایس در مقاله «معرفت‌شناسی حافظه» با مثالی نشان می‌دهد که یادآوری نیاز به باور دارد. در نظر بگیرید، پیتیر به یاد می‌آورد که پولی را به کتی بخشیده است، اما باور ندارد که او پول را داده باشد. حداقل در نگاه اول، دشوار است که این موضوع را درک کنید، چگونه پیتیر می‌تواند بدون باور داشتن به چیزی، آن را به یاد بیاورد؟ (fries, 2015, p.60)

مون دلیل دیگری را مطرح می‌کند که یادآوری، نیاز به باور دارد. او ادعا می‌کند، اگر S به یاد آورد که P ، سپس S می‌تواند از آن به عنوان پیش‌فرض در نتیجه‌های توجیهی خاص استفاده کند. اما مون می‌افزاید که فرضیه قبلی در توجیه استنباط، تنها در صورتی قابل قبول است که باوری داشته باشد که بتواند از آن استفاده کند. اگر باور نداشته باشید که تمام ببرها جزء پستانداران هستند و همه پستانداران حیوان هستند، نمی‌توانید از این گزاره‌ها به عنوان فرض‌هایی استفاده کنید که می‌توانید به‌طور منطقی نتیجه‌گیری کنید که تمام ببرها حیوان هستند؛ بنابراین، به یاد آوردن نیاز به باور دارد و به همین دلیل است که مون ادعا می‌کند، یادآوری به یک باور موجه نیاز دارد؛ چراکه فرضیه در توجیه استنباط، تنها در صورتی قابل قبول است که باور، موجه باشد. بنابراین به یاد آوردن نیاز به باور موجه دارد (Moon, 2013, p.2720).

فرایس، سخن مون درباره ضرورت موجه بودن باور برای یادآوری را نمی‌پذیرد: فرض کنید S به یاد داشته باشد که P ، اما همچنین به یاد می‌آورد که تمام کارشناسان این P را انکار می‌کنند. آیا می‌توان p را به عنوان پیش‌فرض در هر استنتاجی توجیه کرد؟ شاید پاسخ منفی باشد. اگر S نتواند p را به یاد بیاورد، پس به یاد نمی‌آورد که نیاز به باور دارد (Frise, 2015, p.61).

نظریه معرفتی ممکن است ادعاهای خاصی را مطرح کند، ولی با اشکالات زیادی مواجه است. همان‌طوری که پیش از این ذکر شد، اگر به خاطر آوردن نیاز به دانستن داشته باشد، پس به سه چیز نیاز دارد: باور، توجیه و صدق غیر تصادفی. استدلال‌ها علیه

این نظریه معرفتی تلاش کرده‌اند تا نشان دهند که یادآوری ممکن است حتی زمانی که حداقل یکی از این سه الزام برای دانش را نداشته باشد، اتفاق بیافتد؛ به‌طور مثال آئودی در معرفت‌شناسی بیان می‌کند:

شاید من بتوانم به یاد داشته باشم شما را ملاقات کرده‌ام، اما نتوانم در این باورم موجه باشم؛ زیرا شما- به شوخی- با استدلال‌های قوی و پشتیبانی دوستانان، مرا متقاعد کرده‌اید که احتمالاً شما را با شخص دیگر اشتباه گرفته‌ام؛ اما همچنان باور من به نحو مناسبی بر خاطره واقعی‌ام از ملاقات با شما مبتنی باشد؛ زیرا شاید خاطره‌ام چنان واضح است که باور من تقریباً تزلزل‌ناپذیر است. با وجود این، ممکن است واقعاً به یاد داشته باشم که شما را ملاقات کرده‌ام. به رغم این نکته، چنانچه استدلال‌های شما به اندازه کافی قوی باشند، ممکن است خودم را به این دلیل سرزنش کنم و نیز ممکن است باور من دیگر نتواند موجه باشد. توجیه این باور به واسطه استدلال‌های شما و همچنین از طریق سرزنش‌های قابل قبولی که بر اساس معقول بودن آن استدلال‌ها از خود به عمل آوردم، شکست خورده است. اگر چنین چیزی ممکن باشد، نتیجه مهمی را در بردارد. اگر همان‌گونه که گفتم، به یاد داشتن اینکه چیزی چنین و چنان است، دانستن این امر را در برداشته باشد که چنان است، آن‌گاه مثال پیش گفته نشان می‌دهد که دانستن اینکه چیزی به صورت خاصی است، باور به آن، موجه نیست (آئودی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۹).

مارتین و دیچر نیز در مقاله «یادآوری» مثالی را مطرح می‌کنند که نشان می‌دهد یادآوری نیاز به شرط باور ندارد:

نقاش، صحنه‌ای از یک مزرعه را با تمام جزئیات ترسیم می‌کند. او باور دارد که صرفاً تصویری از صحنه را می‌کشد. با این حال معلوم می‌شود، نقاش صحنه‌ای از آن مزرعه را کشیده که در کودکی دیده بوده است و نقاش ناخواسته به سادگی این صحنه را بازتولید کرده است... نقاش «کار خود را صرفاً با تصادف انجام نداده»، بیانگر آن است که تجربه دوران کودکی نقاش باعث شده که او این صحنه را در ذهن بیافریند- حتی اگر معتقد باشد که صحنه را تصور می‌کند. آنها نتیجه می‌گیرند که این یک مورد از به یاد آوردن، بدون باور داشتن است، از آنجا که دانستن نیاز

به باور داشتن دارد، این امر می‌تواند یادآوری بدون دانستن باشد. (Martin & Deutscher, 1966, p.167)

فرایس بر این مطلب نقدی وارد می‌کند. او می‌گوید، نتیجه‌گیری مارتین و دویچر ممکن است به یک معنا درست باشد و با این حال مثال آنها برای این مسئله معرفتی، مشکلی ایجاد نکند. می‌توان پذیرفت که نقاش باور ندارد که صحنه اتفاق افتاده است. اما آیا دقیقاً این همان چیزی است که نقاش به یاد می‌آورد؟ این سخن قابل پذیرش است که اگر نقاش واقعاً چیزی را به یاد می‌آورد، آن چیز، صحنه و یا تجسم بصری آن است، اما این خیلی قابل قبول نیست که او به یاد می‌آورد که صحنه اتفاق افتاده است؛ به عبارت دیگر، ممکن است که مارتین و دویچر نمونه‌هایی از یادآوری بدون باور را ارائه دهند، اما این «یادآوری معنایی» نیست، بلکه حافظهٔ رخدادی و یا نوع دیگری از حافظه می‌باشد. اگر این درست باشد، پس این مثال، تهدیدی برای نظریهٔ معرفت‌شناختی حافظه نیست؛ زیرا این نظریه، تنها به حافظهٔ معنایی (Semantic memory)* مربوط می‌شود (Frise, 2015, p.66).

* برای حافظه، اقسام گوناگونی ذکر شده که مهم‌ترین آنها عبارتند از: حافظهٔ کوتاه‌مدت، حافظهٔ بلندمدت، حافظهٔ مهارتی، حافظهٔ کار، حافظهٔ ابتدایی و حافظهٔ مرجع. ظرفیت حافظهٔ کوتاه‌مدت، محدود است و قریب هفت موضوع گنجایش دارد؛ اما ظرفیت حافظهٔ بلندمدت نامحدود است. در میان مباحث مطرح‌شده در باب حافظه، توجه به مراحل حافظه برای بحث کنونی لازم است. در روان‌شناسی، برای حافظه، سه مرحله تعریف شده است: در مرحلهٔ اول (مرحلهٔ رمزگردانی)، اطلاعات و آگاهی‌های کسب شده در ذهن، پس از رمزگذاری به حافظه سپرده می‌شود؛ در مرحلهٔ دوم (اندوزش)، آگاهی‌ها و اطلاعات رمزگذاری شده، حفظ و نگهداری می‌شود؛ و مرحلهٔ سوم (بازیابی)، فرایندی است که آگاهی‌ها از خزانهٔ ذهن فراخوانده می‌شود (رک: اتکینسون، ۱۳۹۳، ص ۲۸۵). حافظهٔ معنایی یکی از دو نوع حافظه بیانی (اخباری) یا صریح می‌باشد و عبارت است از: حافظهٔ ما از واقعیت‌ها یا حوادثی که صراحتاً ذخیره و بازیابی می‌شوند. حافظهٔ معنایی به دانش عمومی جهانی مربوط می‌شود که در طول زندگی ما انباشته شده است. این دانش عمومی -حقایق، ایده‌ها، معنا و مفاهیم- در تجربه و وابسته به فرهنگ در هم آمیخته است. حافظهٔ معنایی، متمایز از حافظهٔ رخدادی است که خاطرهٔ ما از تجربیات و حوادث خاصی است که در طول زندگی ما اتفاق می‌افتد که می‌توانیم در هر نقطه‌ای، آن را بازسازی

آنچه که در میان معرفت‌شناسان درباره حافظه مورد توجه قرار گرفته است و با تعابیر و تعریف‌های متعدد تحت عنوان یادآوری از آن یاد می‌کنند، این است که چنین تصور می‌شود که یادآوری فرد (s) به طور ضمنی به شناخت از P اشاره دارد که آن را معرفت حافظه‌ای یا حافظه گزاره‌ای نامیده‌اند و از مثال‌های گوناگونی درباره این تعریف استفاده کرده‌اند.

بیشتر فیلسوفان، همچون مون، معتقدند لازمه معرفت حافظه‌ای، هر سه شرط مورد قبول معرفت‌شناسان، یعنی باور، صدق و توجیه است. اگر هر کدام از این شروط نباشد، عملاً یادآوری صورت نمی‌گیرد؛ ولی عده‌ای دیگری از فیلسوفان، همچون آئودی، این شروط را الزامی ندانسته‌اند. البته باید توجه کنیم که این نوع نگاه، خاص معرفت حافظه‌ای آنهاست و شرایط و ویژگی‌های معرفت حافظه‌ای را این گونه تفسیر و تبیین کرده‌اند؛ چراکه آئودی و طرفدارانش، میان معرفت حافظه‌ای و معرفت فرق گذاشته‌اند. هرچند ممکن است، سه شرط معروف معرفت، جایگاهی در معرفت حافظه‌ای نداشته باشد، اما همچنان آئودی از ضروری نبودن شرط توجیه برای معرفت حافظه‌ای سخن می‌گوید؛ چراکه اگر حافظه باعث به یاد داشتن واقعه‌ای باشد، باعث توجیه آن می‌شود و آلا نیازی به این شرط در معرفت‌های حافظه‌ای نیست و بازهم به‌طور جدی در باب باورهایی که منجر به معرفت حافظه‌ای می‌شوند، بیان می‌کند که این باورها وقتی صادقند، تشکیل معرفت می‌دهند.

برنکر نیز همچون آئودی معتقد بود، در تحلیل خود به مثال‌های نقض و شواهد فراموش شده توجه کرده است. وی در تحلیل خویش از معرفت حافظه‌ای، به این اشاره کرده که اگر بخواهیم از مواردی که حافظه بدون توجیه می‌تواند چیزی را به یاد داشته باشد نام ببریم، مواردی هست که فرد مورد نظر آن p را به خاطر می‌آورد، ولی

کنیم؛ به عنوان مثال، حافظه معنایی ممکن است، حاوی اطلاعاتی درباره گربه باشد؛ درحالی‌که حافظه رخدادی ممکن است شامل حافظه خاصی از گربه خاص باشد
(https://en.wikipedia.org/wiki/Semantic_memory#cite_note-3).

در جایی که برخی اطلاعات دیگر آن را از بین می‌برد. به طوری که اگر او از آن اطلاعات آگاه بود، برای باور p نیازی به توجیه نداشت (Brenecker, 2011, p.331).

برنکر با ذکر مثالی، در صدد نشان دادن این است که حافظه مستلزم توجیه نیست: در گذشته s آموخته بود، جان اف کندی، در سال ۱۹۶۳ ترور شده است. امروز دوستان s با او شوخی کردند. آنها به وی می‌گویند، کندی در سال ۱۹۶۳ ترور نشده بود و در این رابطه، شواهد معقول ولی گمراه کننده‌ای در اختیارش قرار می‌دهند. با توجه به مثال‌های نقض، s دیگر نمی‌داند که کندی در سال ۱۹۶۳ ترور شده است؛ چراکه وی قادر به ردّ این گزینه مرتبط نبود که او تا سال ۱۹۶۴ ترور نشده بود. با وجود اینکه همچنان این واقعیت را به خاطر می‌آورد، او دیگر نمی‌داند که کندی در سال ۱۹۶۳ ترور شد. هدف برنکر، از ذکر این مثال، نشان دادن این نکته است که باورهای حافظه‌ای الزاماً موجه نیستند؛ همچنان که یک فرد می‌تواند در t_1 ، p را بداند، در t_2 هر آنچه را که یک فرد در t_1 می‌دانست، به خاطر بیاورد، با این تفاوت که در t_2 دیگر به آن p که در t_1 آن را می‌دانسته است، علم ندارد؛ چراکه برای آن باور p ، توجیهی ندارد. نتیجه این است که حافظه، مستلزم معرفت نیست؛ زیرا نه مستلزم باورست و نه توجیه. در این حالت، نه تنها ممکن است فرد چیزی را به یاد آورد که باور ندارد، بلکه همچنین این امکان وجود دارد که برخی شواهد معقول، ولی گمراه کننده ارائه شود که باعث شود تا باوری که زمانی برای او موجه بود، به خاطر این شواهد دیگر موجه نباشند، هرچند هنوز آنها را به یاد دارد (Brnecker, 2011, p.330).

به نظر می‌رسد این تحلیل برنکر درباره اینکه ممکن است فرد باور غیرموجهی را یادآوری کند و یا با مثال‌های نقض، توجیه آنها را از میان برد، دیدگاه قابل قبولی است. البته بحث ما در اینجا این نیست که آیا فرد می‌تواند باور غیرموجه را به یاد آورد یا خیر، بلکه سخن این است که آیا لازمه آنکه باورهای حافظه‌ای معرفت‌بخش باشند، این است که آیا باور فرد می‌تواند شرایط معرفت را تأمین کند یا خیر؟

همچنان که مشاهده شد، طیفی همچون مون، شرایط معرفت حافظه‌ای را با سه

شرط معرفت یکی می‌دانند و حتی مون، تحلیل برنکر را از تحلیل آئودی، کامل‌تر می‌داند. به رغم آنکه فرایس به این دیدگاه، اشکالاتی وارد کرده است، اما سخن مون معقول‌تر به نظر می‌رسد. او می‌گوید، لازمه آنکه یادآوری متضمن معرفت باشد این است که قبل از آن معرفتی وجود داشته باشد تا فرد آن را به یاد آورد. توضیح این مهم مقاله دیگری را می‌طلبد که به اشکالات فرایس بر برنکر پرداخته شود؛ ولی آنچه را که می‌توان با دلیل عقلی دریافت این است که ما حتی خاطرات نامأنوس و فراموش شده‌ای داریم که نه توجیهی برای آن داریم و نه حتی می‌دانیم که صادق است. تنها خاطراتی از گذشته بصورت کم و بیش واضح و روشن، در ذهن خود داریم و همین می‌تواند دلیل خوبی باشد بر اینکه معرفت حافظه‌ای نیازی به شروط معرفت ندارد و با آن کاملاً متفاوت است.

تا اینجا شاهد تلاش‌های فراوانی برای این مطلب بودیم که آیا یادآوری نیازی به معرفت دارد یا خیر؟ هر تلاشی هم با اشکالات مختلفی مواجه شد و همچنان مشخص نشده که اگر ما معرفت نداشته باشیم، می‌توان چیزی را در حافظه نگهداری کنیم یا اینکه آیا یادآوری به این معنایی که درباره آن بحث کرده‌ایم، بدون شناخت وجود دارد یا نه؟ در بحث‌های معرفت‌شناختی، حافظه نقش مهمی را ایفا می‌کند، ولی باید از معرفت‌شناسان پرسید که آیا حافظه، متضمن شناخت است یا خیر؟

(د) توجیه و حافظه

من باور دارم که دست دارم و تجربه کنونی من، از باور من پشتیبانی می‌کند. به نظر می‌رسد، دست من به بازویم متصل است و خودم انگشتان دستم را تکان می‌دهم. اما بیشتر باورهای فعلی من، صرفاً «ذخیره شده» در حافظه است. من به‌طور کامل مطالب خودم را تأیید نمی‌کنم، بلکه تجارب فعلی من از آنها پشتیبانی می‌کند. باتوجه به این مطلب، در اینجا سعی شده است تا به این پرسش پاسخ داده شود که توجیه باورهای ما به واسطه حافظه چگونه اتفاق می‌افتد؟ نقش حافظه در توجیه باور، چگونه است و اصلاً آیا نقشی ایفا می‌کند؟ اگر توضیحی برای این پرسش وجود نداشته باشد، نتیجه

می‌شود که بیشتر باورهای ما غیرموجه هستند. مشکل باورهای ذخیره شده، تقریباً مشکل وجود این توضیح است (پوین، ۱۳۸۷، ص ۳۱۵ / Madison, 2017, p.290).

این مشکل، مسئله دیگری را هم با خود به همراه دارد که به آن مسئله شواهد فراموش شده می‌گویند. چگونه یک باور می‌تواند موجه باقی بماند، حتی زمانی که تمام گذشته آن - یعنی تمام شواهد مستقیم برای آن - از بین رفته است؟ من نمی‌توانم به یاد بیاورم، چگونه متوجه شدم که چیزهایی - مانند بزهای پشم‌دار - وجود دارد، اما باور دارم به اینکه آنها وجود دارند و موجه هستند. اما پرسش این است که چگونه این باورها توجیه می‌شوند؟ این مشکلات متفاوتند؛ زیرا ما گاهی شواهد و مدارک خود را برای برخی باورهای ذخیره شده حفظ می‌کنیم و گاهی اوقات آن شواهد را فراموش می‌کنیم؛ درحالی‌که آنها قبل از ذخیره در ذهن، وجود داشته‌اند. کسانی که توجیه حافظه‌ای را پذیرفته‌اند، از طریق حفاظت‌گرایی راه‌حلی دربارهٔ مشکل شواهد فراموش شده و باورهای ذخیره شده ارائه می‌دهند.

دیدگاه حفاظت‌گرایی، مبتنی بر آن است که حافظه چیزی جز یک منبع حفاظتی برای توجیه نیست؛ به تعبیر دقیق‌تر، اگر S باور موجه به p را در t_1 شکل دهد و این باور را تا زمان t_2 حفظ کند، باور S به p در زمان t_2 ، از طریق حافظه، موجه است. قائلان این نظریه عبارتند از: سون برنکر، تایلر برگلی، آلوین گلدمن، گیلبرت هارمن، مایکل هیومر، مگ گراث، تام سونر، بوئزور، اوونز، پاپاس، سنور، لاک، مالکوم، مارتینو شومیکر. آنها بر ساختار این نظریه در معرفت‌شناسی صحه گذاشته‌اند. کامسانا آن را «حفاظت‌گرایی نگهدارنده» نامیده و برنکر آن را «اصل توجیه مستمر» می‌نامد (Frise, 2017, p.488/ McGrath, 2007, p.3).

با توجه به حفاظت‌گرایی، هنگامی که s باور به p را که توجیه شده است، می‌پذیرد، این باور به‌طور بديهی موجه است، حتی اگر این باور ذخیره شود و یا اگر s نتواند به یاد آورد، که چرا در اصل آن باور شکل گرفته است و حتی اگر هیچ یک از شرایط ذهنی آگاهانه S ، آن را توجیه نکند. تا زمانی که دلایل و مثال‌های نقضی که باعث شود باور به p خدشه‌دار شود، وجود نداشته باشد، باور شخص S به‌طور کلی

توجیه می‌شود. پس بدین ترتیب حافظه موجب حفظ باور و توجیه است؛ یعنی هرچه باور را حفظ کند، توجیه را هم حفظ می‌کند. همچنان‌که برنکر خاطر نشان می‌کند، حفاظت‌گرایی در واقع درباره توجیه باور یک شخص (توجیه باوری) در زمان t_2 نظریه‌پردازی می‌کند؛ یعنی هرکس که در زمانی باور موجهی دارد، در زمان بعد هم این توجیه را برای آن باور دارد (Frise, 2017, p.487).

نکته مهم و قابل توجه این است که باید میان حفاظت‌گرایی و دو نظریه دیگر که آنها را هم حفاظت‌گرایی می‌نامند، تمایز بگذاریم:

ضدمولدگرایی: اگر s ابتدا در باور داشتن به p از طریق حافظه، در زمان t توجیه شود، در نهایت توجیه حافظه S برای باور به p قبل از t ، از طریق منابعی غیر از حافظه به دست آمده است؛ به این معنا که حافظه، صرفاً نگهدارنده باور موجه است، بی‌آنکه هیچ دخالتی در توجیه باورهای حافظه‌ای داشته باشد. ضدمولدگرایان عبارتند از: گلدمن، جکسون، نیلور و سنور.

حفاظت‌گرایی: اگر حفاظت‌گرایی درست باشد و اگر شخص s باور داشته باشد که p در زمان t_1 غیرقابل توجیه است و باور s به p در زمان t_2 باقی بماند، در صورتی که شرایط تغییر نکند، شخص s باور دارد که p در زمان t_2 غیرقابل توجیه است. ضدمولدگرایی می‌گوید، حافظه، مولد توجیه نیست. در بیشتر موارد، حافظه توجیهی را که از منابع دیگر به دست آورده، حفظ می‌کند و حتی شاید این کار را انجام ندهد. ضدمولدگرایی معتقد است، حافظه توجیه را ایجاد نمی‌کند. مطابق حفاظت‌گرایی حافظه، هر حالت توجیه‌گر مثبت یا منفی، باورهای حفظ شده را در خود حفظ می‌کند (Ibid). تفاوت محرز این دو در آن است که ضدمولدگرایی بر مولد نبودن باور حافظه‌ای تأکید دارد، بی‌آنکه برحفظ آن باور اصرار بورزد، اما حفاظت‌گرایی بر بقاء آن باور-موجه یا غیرموجه- تأکید دارد؛ درحالی‌که در مولد نبودن باور با ضدمولدگرایی مشترک است.

به همین ترتیب، هیومر پیوند میان ضدمولدگرایی و حفاظت‌گرایی را «نظریه

حفاظت‌گرایی» می‌نامد. البته هیومر برای پاسخ به این پرسش که کسی که به یاد می‌آورد P، چگونه باور دارد که P چیست، از سه نظریه استفاده می‌کند: نظریه استنباط، نظریه پایه، نظریه حفاظت‌گرایی.

هیومر برای تبیین نظریه حفاظت‌گرایی، از نظریه راسل مبنی بر «فرضیه پنج دقیقه‌ای» بهره می‌برد. او می‌گوید، ممکن است خداوند کسی را پنج دقیقه پیش‌تر از خودش و در یک ایالت و در یک مکان و با همان خصوصیات به وجود بیاورد. او این شخص را Mike2 می‌نامد. Mike2 تمام خصوصیات مشابه او را دارد، ولی از گذشته‌اش اطلاعات نادرستی دارد. Mike2 به همان چیزهای باور دارد که هیومر به آنها باور دارد، با این تفاوت که بیشتر باورهای Mike2 درباره گذشته‌اش دروغ است و راهی برای دستیابی به صدق آنها ندارد؛ به‌طور مثال، اگر هیومر صبحانه، نان شیرینی خورده باشد، همتای او نیز در باور داشتن به این گزاره موجه است.

این نظریه با نظریه مولدگرایی در تضاد است؛ زیرا در نظریه حفاظت‌گرایی حافظه، صرفاً یک توجیه اولیه را برای باورها در خود نگهداری می‌کند. پس هیومر در باور داشتن به خوردن نان شیرینی، تجربه حسی دارد و همین ادراک حسی، توجیهی برای باور اوست. ولی همتای هیومر نمی‌تواند چنین توجیهی برای باورش داشته باشد؛ چراکه در نظریه حفاظت‌گرایی، تجربیات حافظه، منبع اصلی توجیه نیستند، بلکه در این نظریه نیز صرفاً حفظ و نگهداری باورها مورد نظر قرار است (Huemer, 1999, p.350).

هیومر معتقد است، نظریه‌ای درباره معرفت حافظه‌ای قابل قبول‌تر از دیگر نظریه‌های رقیب است که پیوند میان نظریه ضدمولدگرایی و حفاظت‌گرایی باشد. او در نهایت اضافه می‌کند، اگر قرار باشد نظریه‌ای جایگزین این نظریه شود، باید حفاظت‌گرایی حفظ شود. این همان چیزی است که مک گراث نیز به عنوان «حفاظت‌گرایی» از آن نام می‌برد (Ibid, p.351).

مک گراث، محافظه‌کاری معرفتی را تأیید می‌کند تا نشان دهد که حفاظت‌گرایی

مستلزم آن است. فرایس هم با این عبارت قوت حفاظت‌گرایی را می‌پذیرد: «بیش از چهل سال است که نظریهٔ حفاظت‌گرایی با اشکالات و انتقاداتی مواجه بوده است، اما با این وجود، همچنان معرفت‌شناسان آن را پذیرفته‌اند» (Frise, 2017, p.488).

حفاظت‌گرایی نظریه‌ای جذاب است، نه فقط به این دلیل که راه‌حل‌هایی برای مشکلات باورهای ذخیره شده و شواهد فراموش شده ارائه می‌دهد، بلکه به این دلیل که از مشکل نقض فراموش شده (Problem of Forgotten Defeat) جلوگیری می‌کند. محافظه‌کاران این مشکل را قبول ندارند؛ چراکه به نظر آنها، باوری که در آینده توجیه می‌شود، قبلاً به‌طور کلی توجیه شده است؛ پس دلیل ندارد که باوری که به‌طور کلی توجیه شده است را رها کنیم. نتیجهٔ فراموشی این نیست که باور ناموجهی، موجه شود؛ چراکه در اینجا ناقض یا ابطال‌کننده‌ای وجود نداشته که فراموش کرده باشیم؛ از این رو در اینجا، مشکل شکست فراموش شده پیش نمی‌آید (Ibid).

باورها تا زمانی موجه هستند که با مسئلهٔ شکست فراموش نشده، نقض نشده باشند. این بحث برانگیز است که آیا مسئلهٔ شکست فراموش شده، مشکلی واقعی است؟ تقریباً تمام مدافعان حفاظت‌گرایی چنین برداشتی دارند. بنابراین، بسیاری از فیلسوفان حفاظت‌گرایی، آن را تأیید می‌کنند؛ چراکه دو مسئلهٔ مهم را بدون معرفی یک راه‌حل سوم، حل می‌کند. برخی از فیلسوفان نیز این امر را به این دلیل تأیید می‌کنند که به نظر می‌رسد، نظریه‌ای قابل قبول‌تر و عمومی‌تر است؛ به‌طور مثال محافظه‌کاران معرفتی، مانند گیلبرت هارمن و مک گراث معتقدند، اگر S باور داشته باشد که P و این P توجیه شده باشد، S باور دارد که لحظهٔ قبل به اندازهٔ کافی برای باور P ، در ابتدا توجیه شده است. به این ترتیب، S به درستی باور دارد که لحظهٔ قبل، باورش موجه شده است؛ چراکه در حال حاضر، باورش دارای توجیهی است که در حافظه نگهداری می‌شود؛ به‌طور مثال، بسیاری از وثاقت‌گرایان معتقدند، حافظه فرایند قابل اعتمادی است که باورها را حفظ می‌کند. هنگامی که باوری صادق، وارد فرایند حافظه می‌شود، فقط باوری صادق بیرون می‌آید. همچنین وثاقت‌گرایان معتقدند، اگر باوری که در

مرحله اول موجه شده، از طریق فرایند قابل اطمینانی حفظ شود، باور، توجه خود را حفظ می‌کند. پیوستن این دو نظریه وثاقت‌گرایانه مستلزم حفاظت‌گرایی است. اما حتی آلوین گلدمن، پدر وثاقت‌گرایی، حفاظت‌گرایی را بیشتر از وثاقت‌گرایی می‌یابد. گلدمن از حفاظت‌گرایی برای استدلال‌های وثاقت‌گرایی استفاده می‌کند. به باور وی، حفاظت‌گرایی دستاویزی برای نمونه‌هایی همچون باور ذخیره شده، شواهد فراموشی و مثال‌های نقض حیرت‌آور است. به نظر گلدمن، یک نظریه خوب توجه، حفاظت‌گرایی را به سوی خود جذب می‌کند. قابل ذکر است، حفاظت‌گرایی مبنای مشترک نظریه‌های گوناگون توجه مثل وثاقت‌گرایی، محافظه‌کاری معرفتی، برون‌گرایی پارادایمی و نظریه‌های درون‌گرایی است (Goldman, 2012, p.322).

بر حفاظت‌گرایی همچون نظریه‌های دیگر معرفت‌شناسی، نقدهایی وارد شده است؛ همچون مشکل اهریمن شریر، شواهد فراموش شده و عدم موفقیت در یادآوری. هر کدام از این مشکلات نشان می‌دهد که یا حفاظت‌گرایی مشکل جدیدی را ایجاد می‌کند و یا نمی‌تواند مشکلات را به‌طور کامل حل کند. هر معضل نشان می‌دهد، حفاظت یا نادرست است و یا فاقد پشتیبانی کلیدی است. آنها دلیلی را برای انکار حفاظت‌گرایی و یا حداقل دلیلی برای بررسی گزینه‌های دیگر مطرح می‌کنند. همچنان‌که قبلاً درباره این مشکلات بحث کردیم و به دیدگاه دیگری به نام مولدگرایی اشاره کردیم، طرفداران این دیدگاه، افرادی همچون پولاک و آئودی توضیح می‌دهند که یک باور حافظه‌ای می‌تواند توجه شود، حتی اگر باور اصلی موجه نباشد. آنها می‌گویند، همین که باورهای حافظه‌ای، بازنمایی و فراخوانده می‌شوند، باورهای حافظه‌ای توجه می‌شوند؛ یعنی به یاد آوردن باعث توجه باورهای حافظه‌ای می‌شود.

آنها یک خط موازی بین حافظه و ادراک ترسیم می‌کنند. در نمونه‌های مورد قبول باورهای ادراکی، این باورها به طریق خاصی ظاهر می‌شوند و بر مبنای این ظهور، فرد به شکلی موجه درباره محیط ادراکی‌اش به باور می‌رسد؛ به‌طور مثال وقتی شخصی چیزی را به خاطر می‌آورد، دارای یک تجدید خاطر است و بر مبنای این حالت،

پدیده‌ای به شکل موجه به باور چیزی درباره گذشته می‌رسد. ایده این است که اگر فرد باور به p را بر این حالت که به نظر می‌رسد p را به یاد می‌آورد مبتنی کند و p غیرقابل نقض باشد، پس حداقل در نظر اول، باور به p توجیه می‌شود. حتی در صورتی که ما بر این باور باشیم که این پدیدارشناسی یادآوری است که باعث توجیه حافظه می‌شود، آنها از این طریق، حافظه و ادراک را موازی می‌کنند؛ و اگر تصور کنیم که ویژگی‌های تجربی باورهای حافظه‌ای می‌تواند کار معرفتی انجام دهند که پولاک و آئودی به آنها اختصاص می‌دهند، این نوع از مولدگرایی با مشکلاتی موجه می‌شود. گفته می‌شود که وضعیت معرفتی یک باور در غیاب شرایط نقض کننده، صرفاً با بهره‌گیری از باور به یادآوردن بهبود می‌یابد. هر باوری که از حافظه بازیابی می‌شود، معرفتی مضاعف دریافت می‌کند؛ ولی آیا معقولانه است که با فرض برابر ماندن همه چیزهای دیگر، باوری که بازیابی می‌شود و اغلب از وضعیت معرفتی بهتری بهره‌مند باشد، متناوباً بازیابی شود؟ به نظر نمی‌رسد که همبستگی دقیقی بین وضعیت معرفتی مثبت یک باور و تعداد دفعات حافظه بازیابی شده وجود داشته باشد. با تبعیت از مک‌گراث می‌توان این مسئله را افزایش معرفتی (Epistemic Boost Problem) نامید. بر اساس مولدگرایی افراطی آئودی و پولاک، حافظه می‌تواند عوامل قانع کننده و شواهد جدیدی تولید کند؛ به عنوان مثال اگر در زمان t_1 باوری موجه دارم که p و در لحظه t_2 آن را به خاطر بیاورم، پس باورهای حافظه‌ای با داشتن توجیهی که در ابتدا کسب کرده‌اند از آنها در زمان یادآوری یا بازنمایی باورها استفاده می‌کنند (Bernecker, 2011, p.331).

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، حفاظت‌گرایی در مقابل مولدگرایی معتقد است، در فرایند حافظه، هیچ عنصر جدیدی از توجیه یا شاهد تولید نمی‌شود؛ بنابراین، حافظه نمی‌تواند توجیه و معرفت را از هیچ ایجاد کند. در عوض تنها راه برای آنکه حافظه به عنوان یک منبع مولد توجیه عمل کند، حذف یا از بین بردن مثال‌های نقض و در نتیجه راه‌اندازی پتانسیل توجیهی باوری است که در اولین لحظه پذیرفته می‌شود و در همه

حال باقی بماند. همه عناصر مورد نیاز باور، پیش از باوری که رمزگذاری مشخصی شده است، باید برای باور حافظه‌ای توجیه شوند.

اگر باور اولیه، هیچ پتانسیل توجیهی نداشته باشد، حافظه نمی‌تواند آن را به یک باور موجه تبدیل کند. توجیه باورهای حافظه‌ای دو جزء دارد: یک جزء حفظ شده و یک جزء جدید به دلیل یادآوری. مولدگرایی میانه‌رو موافق حفاظت‌گرایی است؛ زیرا حافظه عناصر جدیدی از توجیه یا شواهد را ایجاد نمی‌کند (Bernecker, 2011, p.327).

۱۴۹

ذهن

ریشه‌ها
مخبر
تاریخچه
تاریخچه
تاریخچه
تاریخچه

پس از آنچه تاکنون در این بخش گفته شد، روشن می‌شود که پرسش‌های معرفت‌شناسی درباره حافظه، یک ریسمان محکم و پیچیده‌ای برای بحث‌های معرفت‌شناسانه است. در جریان بحث نشان داده شد که حافظه نقش مهمی در فرایند کسب معرفت ایجاد می‌کند؛ بدین معنا که با حفظ و نگهداری گذشته، معمولاً مواد خام مورد نیاز برای بازنامه‌هایی ذهنی را فراهم می‌کند. با این حال، اگرچه حافظه در فرایند معرفتی ضروری است، اما اینکه منبع معرفتی به عنوان حفاظت‌گرایی یا مولدگراست با مشکلات فراوانی مواجه شده است؛ بنابراین شاید در بهترین حالت بتوان گفت که حافظه در حقیقت عمل ثبت گذشته را به بهترین نحو انجام می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی کردیم به نقش معرفتی حافظه بپردازیم. در ابتدا لازم بود به یکی از لوازم مهم این بحث، یعنی متافیزیک حافظه پرداخته شود. در این بخش دو نظریه عمده در باب حافظه مطرح شد: نظریه بازنمایی حافظه و نظریه مستقیم حافظه. نقدهایی به هر دو نظریه وارد شده است که از نظر نویسندگان مقاله، اشکالات وارد شده به نظریه بازنمایی حافظه، قابل قبول‌تر از نظریه دیگر است. طبق این دیدگاه، حافظه، قوه‌ای بازنماینده است که به واسطه تصاویری که از متعلق شناخت دارد، باور اولیه ما نسبت به آن متعلق را یادآوری می‌کند. در اینجا پرسش‌هایی مطرح می‌شود: تصاویر بازنمایی شده، ریشه در کدام واقعیت خارجی دارد؟ اگر آن واقعیت خارجی، توهمی و خیالی

باشد، آیا بازهم این نظریه به قوت خود باقی است؟ آیا به همراه این بازنمایی، ممکن نیست که برخی تصاویر ذهنی ما پاک شده باشد یا بخشی از آن به فراموشی سپرده شده باشد و ما در حین بازنمایی آنها را به شکلی دیگر به خاطر بیاوریم که با رویدادی که در گذشته اتفاق افتاده است کاملاً متفاوت باشد؟ و یا به طور اغماض بگوییم کمی مشابه تصویری در گذشته است؟ اگر بگوییم خاطرات دروغینی را در حافظه خود نگه داشته‌ایم - این حالت زمانی اتفاق می‌افتد که خاطراتی در گذشته شخص رخ نداده است؛ یعنی نقطه‌ی اتصالی با گذشته‌اش وجود ندارد که بخواهد به آن در زمان بعدی رجوع کند - آیا بازهم در این حالت، حافظه قابل اعتماد است؟ و آیا می‌توان نظریه‌ی بازنمایی حافظه را درست دانست؟ پس باید میان صرفاً به خاطر آوردن یک رویداد و حقایق مربوط به گذشته‌ی آن رویداد که حقیقتاً اتفاق افتاده است، تفاوت باشد. این عنصر کلیدی است که اگر نباشد نظریه‌ی بازنمایی حافظه در معرض تهدید قرار می‌گیرد. در مقابل این نظریه، نظریه‌ی مستقیم حافظه، اشکالات کمتری را بر دوش می‌کشد؛ چراکه به نظر می‌رسد، این نظریه ارتباط مستقیم و علی با رویداد گذشته دارد و حتی می‌توان این نظریه را هم طراز با واقع‌گرایی خام در نظریه‌ی ادراک حسی دانست؛ چراکه وقتی رخدادی را به خاطر می‌آوریم، آن را واضح و روشن به یاد داریم و رخداد مزبور همان‌گونه است که به نظر ما می‌آید؛ همان‌طور که آئودی در کتاب **معرفت‌شناسی** بیان می‌کند، هر نظریه‌ای در حافظه باید سه چیز را توضیح دهد: اولاً، به یاد داشتن رخدادها، چیزها و گزاره‌ها؛ ثانیاً به یاد آوردن آنها؛ و ثالثاً حافظه به عنوان توانایی برای به یاد داشتن و به یاد آوردن (آئودی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۰). از نظر معرفت‌شناسی، نظریه‌های مطرح شده، اعم از بازنمایی و مستقیم، نقش مهمی درباره‌ی مباحث اساسی معرفت‌شناسی - مانند توجیه و باورهای حافظه‌ای - ایفا نمی‌کنند.

در بخش دوم این مقاله به بحث معرفت‌شناسی حافظه پرداختیم. در این بخش سعی کردیم به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ دهیم: آیا حافظه، منبع باوراست؟ آیا حافظه، مستلزم شناخت است؟ آیا حافظه از منابع توجیه است؟ آیا حافظه در توجیه

باورها، تأثیری دارد؟ در پاسخ باید گفت که حافظه یکی از منابع باور است، منتهی به همان شیوه که یک انبار، موادی را در خود ذخیره و نگهداری می‌کند و واضح است که حافظه، توانایی ذخیره آنها را دارد و ما را قادر می‌سازد که در مواقع نیاز به آن رجوع کنیم و برای فراهم کردن باورهایمان از آنها استفاده کنیم.

در پاسخ به پرسش دوم باید گفت که باورهای ما زمانی مستلزم شناخت هستند که باورهای حافظه‌ای ما گزاره‌هایی از سنخ صدق باشد و ما صادق بودن آنها را به خوبی به یاد می‌آوریم. پرسشی که در این بخش درباره توجیه پرسیده شد، ما را با چالش‌های اساسی مهمی درباره حافظه روبه‌رو کرد که پاسخ گویی به آنها دشوار است؛ چراکه مشکل اساسی باورهایی که در حافظه ما ذخیره شده است، مشکل شواهد فراموش شده است. برای پاسخ گویی به این قبیل مشکلات حافظه‌ای، دو رویکرد متفاوت درباره نقش معرفت‌شناختی حافظه شکل گرفت: یکی حفاظت‌گرایی و دیگری مولد‌گرایی. افرادی همچون سون برنکر، گلدمن و شومیکر و هیومر از مدافعان حفاظت‌گرایی هستند. از نظر ما این نظریه، نظریه مورد قبول و دارای اشکالات کمتر نسبت به نظریه رقیب می‌باشد؛ چراکه اولاً پاسخ مناسبی را به مشکل شواهد فراموش شده می‌دهد؛ ثانیاً حافظه یک نوع ظرفیت نگهدارندگی دارد؛ چراکه هنگام خطوط باور به چیزی به ذهن- که قبلاً آن باور از منبع معرفتی دیگری همچون، ادراک حسی گرفته شده باشد- باور به خوبی در حافظه نگهداری می‌شود؛ بنا بر این، حافظه، باور و شناخت را نگاه می‌دارد؛ ثالثاً حافظه تولیدکننده باور و معرفت نیست، مگر اینکه بتوان گفت که از آنچه که در حافظه شخص است، به عنوان مقدمه برای شکل‌گیری یک استنتاج استفاده می‌شود که این هم به معنای مولد بودن حافظه نیست؛ رابعاً حافظه منبعی بنیادی برای باور یا معرفت نیست که باورها را مستقل از منابع مختلف دیگر به وجود بیاورد. با این حال می‌توان گفت، حافظه به عنوان منبعی بنیادی برای توجیه است. می‌توان در باور به چیزی موجه بود و باوری را به یاد داشت که چنین و چنان است و ضمناً به آن هم باور داشت که این‌گونه است؛

خامساً درست است که ما نظریهٔ حفاظت‌گرایی را با اندکی اغماض قابل قبول‌تر از مولدگرایی می‌دانیم، ولی این نکته را نیز نباید فراموش کرد که بدون حافظه، معرفت ادراکی نمی‌تواند حاصل شود. آئودی دربارهٔ اهمیت حافظه، بدون اشاره به اینکه حافظه نقش تولیدی یا حفظ‌کننده‌ای باور را داشته باشد، می‌گوید: «بدون حافظه، نمی‌توانیم درک درستی از نظریه‌هایی دربارهٔ جهان و تجربهٔ انسانی آن داشته باشیم و حتی طرح‌های موقت برای پیشبرد زندگی روزمره را نیز فراهم آوریم» (آئودی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۲). بنابراین اگر حافظه‌ای نداشته باشیم، حتی نمی‌توانیم بدانیم چه کسی هستیم؛ زیرا هر لحظه، با فرا رسیدن لحظهٔ بعد از میان می‌رود. برخی معرفت‌شناسان نیز همچون پویرمن بر این عقیده بودند که انسان، شناخته نمی‌شود مگر با حافظه‌اش. در مجموع حافظه، مولد معرفت یقینی نیست، بلکه تنها وسیله‌ای است که باورها را حفظ و نگهداری می‌کند و با یادآوری، آنها را در ذهن حاضر می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا؛ النفس من كتاب الشفاء؛ تحقیق حسن حسن‌زاده آملی؛ قم: مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۳۷۵.
۲. —؛ الاشارات و التنبیها؛ مع الشرح لنصیرالدین طوسی و شرح الشرح لقطب‌الدین رازی؛ ج ۲، قم: نشر الکتب، [بی تا].
۳. اتکینسون، ریتا ال. و دیگران؛ زمینه روان‌شناسی هلیگارد؛ ترجمه محمدتقی براهنی و دیگران؛ چ ۲۱، تهران: انتشارات رشد، ۱۳۹۳.
۴. آئودی، رابرت؛ معرفت‌شناسی؛ ترجمه علی‌اکبر احمدی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۴.
۵. پویمن، لوییز؛ معرفت‌شناسی؛ ترجمه رضا محمدزاده؛ تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷.
۶. حسین‌زاده، محمدحسین؛ «حواس باطنی از منظر معرفت‌شناسی»، معرفت فلسفی، ش ۱۲، زمستان ۱۳۸۵، ص ۶۵-۱۰۸.
۷. شمس، منصور؛ آشنایی با معرفت‌شناسی؛ تهران: طرح نقد، ۱۳۹۵.
۸. شیرازی، محمدبن صدرالدین؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۹. کاکایی، قاسم و حسن رهبر؛ «درون‌نگری، گواهی و حافظه در نظام فلسفی ملاصدرا و دکارت»؛ مجله فلسفه و کلام اسلامی، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص ۱۰۱-۱۲۰.
۱۰. نجاتی، محمد و مهدی اکبری؛ «تبیین وجودی و معرفتی قوه حافظه در فلسفه اسلامی»؛ معرفت فلسفی، ش ۳۷، فروردین ۱۳۹۱، ص ۶۷-۸۰.

11. Audi, Robert; **The Cambridge dictionary of philosophy**; New York: Cambridge University Press, 1999.

12. Bernecker, Sven; "Memory Knowledge"; in **The Routledge Companion to epistemology**, ed. Sven Bernecker and

- Duncan Pritchard; New York: Routledge, 2011, pp.326-335.
13. BonJour, Laurence; **Epistemology: Classic Problems and Contemporary Responses**; London: Rowman & Littlefield Publishers, Inc., 2010.
 14. Frise, Matthew; "Preservationism in the epistemology of Memory"; **The Philosophical Quarterly**, Vol.67, Issue268, 2017, pp.486-507.
 15. ———; **The Epistemology of Memory: Evidentialism Meets Cognitive Psychology**; Rochester, New York: University of Rochester, 2015.
 16. Goldman, Alvin I; "Toward a Synthesis of Reliabilism and Evidentialism? Or Evidentialism's Troubles, Reliabilism's Rescue Package"; in **Evidentialism and its Discontents**, ed. Trent Dougherty; Oxford:Oxford University Press, 2012.
 17. Harman, Gilbert; **Change in view principles of reasoning**; Cambridge, Massachusetts, and London: The MIT Press MIT Press, 1986.
 18. Huemer, Michael; "The problem of Memory knowledge"; **Pacific Philosophical Quarterly**, Vol.80, California: University of Southern California and Blackwell Publishers Ltd., 1999, pp.346-357.
 19. Hume, D.; **A Treatise of Human Nature**; ed. L.A. Selby Bigge; 2nd edn, Oxford: Oxford University Press, 1978.
 20. Martin, C. B. & Max Deutscher; "Remembering"; **The Philosophical Review**, Vol.75, 1966, pp.161-196.
 21. Madison, B.J.C; "Internalism v.s. Externalism in the Epistemology of Memory"; in **The Routledge Handbook of Philosophy of Memory**, ed. Sven Bernecker & Kourken Michaelian; New York: Routledge, 2017, pp.283-295.
 22. McGrath, Matthew; "Memory and Epistemic Conservatism"; **Synthese**, Vol.157, Springer, 2007, pp.1-24.
 23. Moon, Andrew; "Remembering entails knowing", **Synthese**, Vol.190, Issue14, September 2013, pp.2717-2729.
 24. Ojong, Kyrian A & Ibrahim A Adekunle; "The place of memory in epistemology"; **American Journal of Social, Issues & Humanities**, Vol.2, 2012, pp.57-64.
 25. Pollack, John & Joseph Gruz; **Contemporary theories of knowledge**; Maryland: Rowman & Littlefield Publishers,

- 1993.
26. Proudfoot, Michael & A. R. Lacey; **The Routledge Dictionary of Philosophy**; London: Routledge Taylor & Francis e-Library, 2010.
 27. Salvaggio, Mary; "The justification of reconstructive and reproductive memory beliefs"; **Philosophical Studies**, Vol.175, 2017, pp.1-15.
 28. Senor, Thomas D; "Epistemological Problems of Memory, from"; <https://plato.stanford.edu/entries/memory-episprob/>, 2009, available at: 2018/1/20
 29. Shoemaker, Sydney; "Memory"; in **The Encyclopedia of Philosophy**, ed. P.Edwards; Vol.5, New York: Macmillan, 1967, pp.265–274.
 30. Tulving, Endel & Craik Fergus L.M; "Concepts of Memory"; in **The Oxford Handbook of Memory**, ed. Fergus I. M. Craik; New York: Oxford University Press, 2000, pp.33-44.

